

تماشاخانه

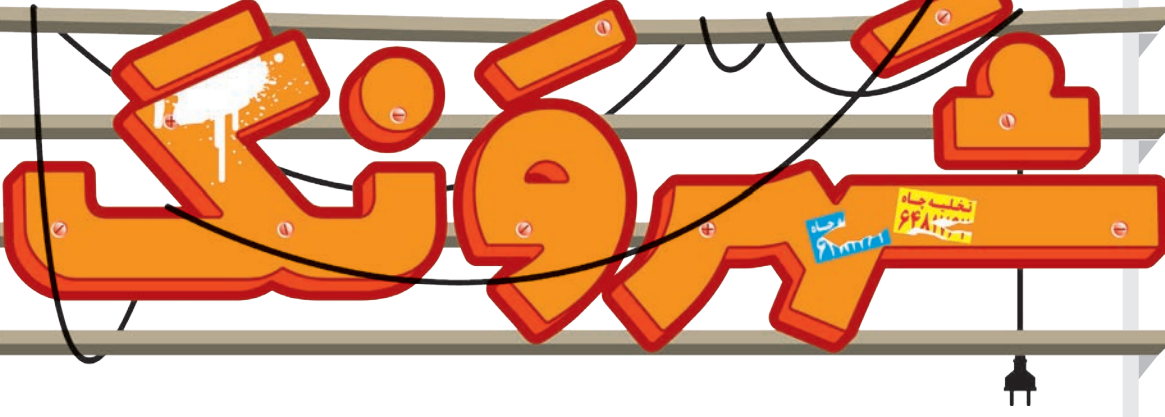
ehsangan158@gmail.com | کارتونست



فلکه اول

کنه، بعدم بیرش خونه... نقشه‌ام نگرفت. این بار یک نقشه دیگر کشیدم. زمانی که با هم توی خیابان بودیم، از همان بچه‌محل‌هایم خواستم که کیفش را بزنند، بعد من دنبال‌شان کنم و مثل عقاب کیف را پس بگیرم و یک کتک مفصل هم بزنم. اما قبل از بچه‌محل‌هایمان دوتا کیف واقعی آوردند و آمدند و کیف را زدند. من هم که فکر می‌کردم همان بچه‌محل‌هایمان هستند، دنبال‌شان کردم و توی یک کوچه بن بست گیرشان آوردم. اما دیر فهمیدم اینها کیف‌های حرفه‌ای هستند و تا آمدنم فرار کردند، خودم را هم لخت کردند. همان گوشه نشستیم و زنگ زدیم برایم بیارند. بار آخر دیگر نقشه‌ای اساسی کشیدم، زدم به سیم آخر و تصمیم گرفتم از طریق یک خانم، از آن نقطه ضعف بگیرم. اما من تیکه با خانم را دیدم. وقتی هم به زدم مادر زخم گشتم، اول داد چندندف تا می‌خوردم من را زدند، بعد هم مادر زخم را طلاق داد. همه چیزش را هم به نام زن جدیدش زد که به خانم من ارث و میراثی نرسد. خلاصه وقتی توی دل کسی جاندارید، با قضیه کنار بیایید و اوضاع را بدتر نکنید.

شهاب نبوی | پدر خانم از همان اول چشم دیدن من را نداشت. هر کاری می‌کردم تا قبل بخورم و بروم توی دلش، هیچ فایده‌ای نداشت. به قول خودش ختم فلان فلان شده‌های عالم بود و کسی نمی‌توانست سرش کلاه بگذارد. اما قرار بود عمری چشم توی چشم هم زندگی کنیم و من با این وضع اصلاً نمی‌توانستم. خلاصه یک روز تصمیم گرفتم پسرش را گرفته بگیرم، بعد هم مثل آن نولد خودم بروم و نجاتش بدهم تا ذوق کند و دیگر اینتم نکند. به دوتا از بچه‌محل‌های قدیم‌مان پول دادم که جلوی در خانه‌شان، وقتی از مدرسه تعطیل می‌شود، بزنندش. آنها هم کارشان را به خوبی انجام دادند. بعد که با پدر زخم تماس گرفتم و با عوض کردن صدایم، که استنادش بودم، خواستم پول بدهد تا پسرش را آزاد کنم. گفت: «پرفورسور، من بوی گند وجود تو را پشت تلفن هم تشخیص می‌دم. دست از این مسخره‌بازی بردار. با این کار توی دل من باز نمی‌کنی. اون بچه فردا امتحان داره، بیرش پیش معلم خصوصیش وایس. کارش که تموم شدش برش پارک به کم بازی»



جهانگیری: مدیران بی‌انگیزه آویزان کشور شده‌اند!

ما شیفته

آویزان شدیم نه خدمت کردن!

از دواج کم شده و اگر همین‌طور جلو برویم، می‌رسیم به رشد منفی. به این ترتیب که طرف در کافی‌شاپ یا مهمانی به سوزه‌مورد علاقه‌اش می‌گوید: «خیلی خوبه که باهات آشنا شدم. فقط امیدوارم طلاق من هم همین‌قدر رویایی باشه!» چون انتظارات آدم‌ها انقدر از هم بالا رفته که گاهی فکر می‌کنیم چه کسی قرار است آن را برآورده کنه؟ نه آرزوی نسل ما سیندرلا، همسر را بین خود و پری مهربان بوده. اما دخترهای امروز با زنی از رویایی‌شان می‌خواهند که نمی‌دانی کدام طرفش را به کدام طرفش وصل کنی. دماغ برد بیت می‌خواهند با موهای جاستین وبیر، بلزرگی مهرا، غفورین، شکم شش‌تکه رونالدو، اندیشه‌موزی آن دو باتن، ثروت پاول دورف و البته صبوحه محمل ایوبیا گاهی فکر می‌کنیم آنها از مرد فرضی زندگی‌شان چه می‌خواهند و به این نتیجه می‌رسیم که جانش را از آن طرف پسرهای این نسل هم طوری تربیت شده‌اند که از دختر زندگی‌شان فقط یک چیز می‌خواهند: مامان! دختری که در عین دارا بودن فضایل کیم کارداشیان، هوش مرحوم مریم میرزاخانی را هم بزدک کند. یک مقداری آسانو باشد در آن سریال کرهای، یک مقداری به لحاظ گونه‌ای به آنجلینا جولی رفته باشد، به لحاظ قارو ابهت مادر ازدها باشد در «گیم او ترولن» و با تمام اینها از خواص معنوی مادر ترزا هم خالی نباشد. تمام اینها را دیرتر به زوج جوانی گفتم که خانم‌ها آمده بودند. فرزند پسر خاتم است و تازه با دختری از دواج کرده. ابتدا فکر کردم موضوع جدی است اما وقتی شروع کردند به توضیح دادن، دیدم نه، ماجرا خیلی خیلی جدی است! چون پسر همه اول گفت: «می‌نویسد آقا یاسر، چطوریم؟ به جایی هست که این می‌خواد عمل کنه و من دوست ندارم.» گفت: «یعنی به بیمارستان خاصی هست؟» «سر تکان داد و گفت: «نه، نه، به جای خاصی» گفت: «در مانگاه خاصی منظورته؟» گفت: «نه، چطوریم؟ فرض کنید شما بخواید زیر بغل تون رو عمل کنید اما خاتم تون نخواد.» گفت: «خب اگر مشکل پزشکی باشه، حتما همسر من رضایت می‌ده.» دیدم که می‌گوید: «بله، دقیقاً، من هم می‌گم نمی‌خواد دیگه چون مشکل پزشکی نیست.» هم‌زمان مادختره گفت: «تخیر. اصلاً هم این طوری نیست. اون جا خیلی هم در زندگی مهمه.» کمی روی میل جابه‌جا شد و پرسیدم: «خب، نمی‌کنم آن قدر مشکلی باشه که به طلاق فکر کنید.» اما پسر گفت: «چرا هست، چون می‌گم نسبت چپی هم به اندازه راستی مهمه.» هم‌زمان خیره شده بودم به سوراخ‌های دماغش و زخم بیخیمم ایا واقعا یکی گشادتر از یکی دیگه است، اما پسر گفت: «ببین الان دماغت چقدر خوب شده، من می‌خوام همین‌طوری گرد باشه.» سرم را انداخته بودم پایین و تمام اشعاری را که راجع به قناعت و صبر و سعادت در ذهنم بود ریختم دور. چون احساس کردم آنها از جهانی حرف می‌زنند که احتمالاً من صدساله در آن پیر شده‌ام یا به زبانی حرف می‌زنند که متعلق به عصرهای آینده است. هیچ چیز نمی‌فهمیدم؛ هیچ عقب کشیدم روی میل و با خودم گفتم از این بی‌مزه‌ای که آنها اسمش را گذاشته‌اند زندگی مشترک، چیزی درمی‌آید. پس لااقل بد نیست به فرمان خودشان بروم. برای همین رویه دختره در آمدم که: «خب چرا تاس نمی‌داند یزد؟ تاس بنده‌ایده، عمل یک اوامد، عمل کن، آگه دو اوامد، عمل نکن!» چشم پسره برقی می‌زد. درو به دختره: «اره، عالییه دیگه هم نیازی نیست طلاق بگیریم.» دختره همان‌طور در فکر بود. بعد از چند دقیقه گفت: «آگه سه اوامد چی؟»

سیفون

می‌آی طلاق بگیریم؟



یاسر نوروزی طنزنویس

وزیر علوم: حذف آزمون سراسری در دستور کار است

پست‌نشینی کارکنان «قلم‌چی»، «صاوی»، «مدرسین شریف» و «گروه آموزشی جوکار» در حرم شریف‌الکظیم در اعتراض به حذف کنکور

ناگفته‌های یک جوان ده‌صفتی ۳۶ ساله که پا دیدن پاک‌کن و مداد سیاه نرم پرتنگ دچار استرس و شهادت‌پروری می‌شود.

سازمان سنجش: کنکور در عمل حذف شده، شما الان بری سر جلسه کنکور عطسه کنی روی برگه، غیر انتفاعی قبولی

از دکتر بیوس

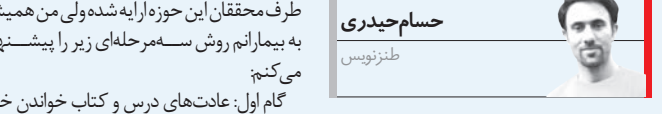
سم زدایی از مغز

مهمتر از ترک عادت، استقامت بر آن است. در دوره ترک کتاب، بشدت ز رفتن به مکان‌های فرهنگی دوری کنید. حتی المقذور سعی کنید در خانه نمانید چون وسوسه کتابخوانی معمولاً در زمان‌های تنهایی به سراغ شما می‌آید. در این جور مواقع می‌توانید خود را به کارهای دیگر مثل رفتن به اینستاگرام و چک کردن اسم آدم‌هایی که آخرین استوری شما را پیتر پیرونی دیشب را دیده‌اند یا خوابیدن روی تخت و تمرین برای رساندن انگشت کوچک پای چپ‌تان به تابلوی منجوق‌دوزی روی دیوار، مشغول کنید. اگر هیچ راهی جواب نداد، حمام رفتن هم مناسب است.

نکته: اگر فکرمی‌کنید هنگام بیرون رفتن از خانه ممکن است راهنان به سمت کتابخانه یا دانشگاه کوچ شود، به سرعت پای خود را قلم کرده و به خانه برگردید. در این جور مواقع می‌توانید از یک دوست بخواهید که شما را به تخت ببرد. اگر دوستی ندارید خودتان در راقفل کرده و کلیدش را قورت دهید.

در پایان نکته مهمی که باید به آن توجه داشته باشید این است که در این نوع فعالیت‌ها چیزی که مهم است، امید به آینده و تمرین است. تمرین، تمرین تمرین.

به تمرین کردن ادامه دهید و هر روز به چهره خود در آینه نگاه کنید. به مرور خواهید دید که دیگر از آن آدم سوسول یا موهای کج و عینک ته‌استکانی که وقتش را جلوی مغزه کتافروشی تلف می‌کرد خبری نیست و این یعنی بازگشت به زندگی.



حسام حیدری طنزنویس

به‌عنوان استاد متخصص در زمینه سبک زندگی که کتاب‌های زیادی نوشته و تعداد زیادی کلاس در نقاط مختلف جهان برگزار کرده‌ام، روزانه به تعداد زیادی ایمیل و سوال از طرف شما رویه‌رو هستیم که تصمیم گرفتم به برخی از آنها در این ستون هفتگی پاسخ دهم.

در این هفته یک نامه خیلی ناراحت‌کننده از یک دانشجو به دستم رسید که در آن ابراز ندامت و ناراحتی کرده بود از میزان زساد و بیش از حد سوسول و درس خوان بودنش و از ما خواسته بود که راهایی را به او آموزش دهیم که بتواند به راحتی درس و کتاب را کنار گذاشته و به آغوش جامعه برگردد. او در نامه‌اش شرح داده بود که متأسفانه همیشه در همه کلاس‌های درسی حاضر شده و از روی حرف‌های استاد جزوه تهیه می‌کند و همچنین گفته بود که مدتی است دچار مشکل بزرگتری شده و به خواندن کتاب‌های غیردرسی نیز علاقه پیدا کرده و گاهی پشت وپنجره مغازه کتافروشی می‌روم و جلد کتاب‌ها را نگاه می‌کند. به خاطر همین ایمیل و ایمیل‌های دیگری که در این رابطه به دستم رسیده، تصمیم گرفتم اولین جلسه‌ از سلسله آموزش‌هایم را با موضوع مهم «ترک عادت زشت کتابخوانی» شروع کنم. برای ترک کتاب و درس، روش‌های زیادی از طرف محققان این حوزه ارائه شده ولی من همیشه به بیمار نام روش سم‌رکنایی زیر را پیشنهاد می‌کنم:

گام اول: عادت‌های درس و کتاب خواندن خود را مرور کنید.

هر لحظه که حس کردید علاقه به درس یا کتاب دارید، دلایل خود برای علاقه‌مندی به این موضوع را در همان لحظه یادداشت کنید: چه چیزی شما را به سمت کتاب خواندن سوق می‌دهد؟ دوست کتابخوان؟ ندانستن قلیان مناسب؟ خراب بودن تبلت و بوسه زدن نبودن اینستاگرام؟ دلایل خود را یادداشت کنید.

گام دوم: عادت‌ها را تغییر دهید.

وقتی دلایل و عادت‌های خود را برای کتابخوانی پیدا کردید، سعی کنید آنها را تغییر دهید.

از دوستان کتابخوان و درس خوان خود دوری کرده و در صورت ملاقات با آنها، با سبک کم‌رنگ سیاه و کبودشان کنید. ابزار کتاب خواندن را از کنار خود دور کنید تا وسوسه نشوید. عینک مطالعه‌تان را در دستشویی انداخته و سیفون را بکشید. خودکار را با دست غیرتخصصی خود در دست بگیرید تا بعد از مدتی توانایی نوشتن خود را از دست داده و به مرور بی‌سواد و احق شوید. روی کتاب‌هایتان مواد سمی بپاشید که دست زدن به آنها باعث مرگتان شود. تیپ و ظاهرتان را به آدم‌های بی‌شعور نزدیک کنید. ابزار صفاسی‌تی را برای خودتان آماده کنید تا راه‌های جایگزین برای کتابخوانی همیشگی‌تان مهیا باشد.

گام سوم: استقامت کنید.

آندره کاریللو | کارتونست | Instagram: andre_carrillo | شهر فرنگ

